

دوفصلنامه پژوهش‌های قرآنی در ادبیات، دانشگاه لرستان

سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۳۹۸

صفحات ۶۳-۸۰

معناشناسی دو واژه قریه و مدینه در قرآن کریم

عطاءالله محجوب^۱

شیرمحمد علی پور عبدلی^۲

چکیده:

پژوهش حاضر به معناشناسی دو واژه قریه و مدینه در قرآن کریم می‌پردازد. لذا، با استمداد از آیات متحدالموضوع، قریب‌الموضوع و بافت معنایی در صدد است تا معنای دقیق دو واژه مذکور را در کاربرد قرآنی ارائه نماید. بر اساس این پژوهش، کفر یا ایمان ساکنان یک منطقه نقشی تعیین‌کننده در اطلاق یکی از دو عنوان «قریه» یا «مدینه» بر آن منطقه دارد؛ و این نکته البته از دید مفسران و مترجمان قرآن کریم پنهان مانده است و به همین علت برخی از آنان در تفسیر آیاتی که دو واژه مذکور در آنها ذکر شده‌اند، دچار توجیهاتی تکلف‌آمیز و دور از ذهن شده‌اند؛ بنابراین، ارائه معنای دقیق دو واژه قریه و مدینه در قرآن و اثبات نادرستی تفاسیر و ترجمه‌های ارائه شده از سوی مفسران و مترجمان در خصوص دو واژه مذکور از جمله نتایج مهم این پژوهش‌اند.

کلیدواژه: قریه، مدینه، ام‌القری، معناشناسی

^۱ - دانشجوی دکتری دانشگاه همدان

tafsir.alipoor@gmail.com

^۲ - مربی، عضو هیات علمی رشته معارف اسلامی دانشگاه لرستان

tafsir.alipoor@gmail.com

مقدمه:

اغلب قرآن پژوهان و مفسران بر این باورند که تلاش برای فهم متن می‌بایست از کوچک‌ترین اجزاء آن یعنی واژه آغاز شود. کثرت معاجم لغت و کتب تفسیری که در اغلب آنها و در خلال مباحث تفسیری به بررسی واژگان و مفردات پرداخته شده است، مهر تأییدی بر این مطلب است. با این همه به نظر می‌رسد برخی از صاحبان معاجم و مفسران گرانقدر در وادی فهم برخی واژگان قرآن راه درست را نپیموده و صرفاً به پیشینه و استعمال آنها نزد عرب جاهلی و در نهایت فهم عرب زبانان بسنده کرده‌اند.

از جمله این واژگان دو واژه قریه و مدینه می‌باشد که پژوهش حاضر بر آن است تا با به‌کارگیری شیوه‌ای روشمند معنای دقیقی از دو واژه مذکور، از لحاظ لغوی و کاربرد قرآنی ارائه دهد. در همین راستا ابتدا، اقوال لغویون، معانی نزدیک و متضاد و تطورات معنایی را مورد بررسی قرار می‌دهد. سپس با بهره‌گیری از آیات متعدد و مرتبط با یکدیگر و سیاق، مفهوم صحیح واژگان یاد شده را در کاربرد قرآنی ارائه می‌نماید.

از این رو پاسخ به دو سؤال اصلی زیر محور اساسی پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهند:

۱ - آیا دو واژه قریه و مدینه از نظر معنای لغوی و کاربرد قرآنی یکسان هستند در صورت متفاوت بودن وجه تمایز اساسی آن دو چیست؟

۲ - آیا مفسران و واژه‌شناسانی که به بررسی دو واژه مذکور توجه داشته‌اند به معنای درستی از آن دو واژه دست یافته‌اند؟

پیشینه تحقیق

در زمینه معناشناسی واژگان قرآن تاکنون بررسی‌های زیادی انجام شده است به عنوان نمونه می‌توان به دو کتاب «مفردات قرآن کریم» نوشته راغب اصفهانی و «التحقیق فی مفردات الفاظ القرآن الکریم» نوشته حسن مصطفوی اشاره نمود؛ به علاوه برخی مفسران همانند علامه طباطبایی به بررسی واژگان قرآن از لحاظ کاربرد آن‌ها در قرآن پرداخته‌اند؛ با این همه دو واژه قریه و مدینه به صورت ویژه مورد واکاوی معناشناسی واقع نشده‌اند.

۱. معناشناسی لغوی:

۱-۱. معناشناسی لغوی واژه قریه

۱-۱-۱. معناشناسی لغوی

قریه در لغت از ریشه «قری» بوده و بر جمع و اجتماع دلالت می‌کند (ابن فارس: ۱۳۹۹، ق، ج ۵، ص ۷۸). وجه تسمیه قریه هم آن است که محل اجتماع مردم محسوب می‌شود (همان). راغب می‌نویسد: «القرية: اسم للموضع الذي يجتمع فيه الناس و للناس جميعا» (راغب: ۱۴۱۲، ق، ص ۶۶۹) این مفهوم ابتدا به حالتی اطلاق می‌شده است که شتر در هنگام نشخوار، مواد مأكوله را در فک زیرین خود جمع می‌نموده است، ابن‌دُرید می‌نویسد: «قَرِيَ البعير جرته، إذا جمعها في شدقه قَرِيًّا»، «جره» به معنای نشخوار و «شدق» به معنای فک زیرین می‌باشد، وی آنگاه اشتقاق قریه را از همین حالت شتر می‌داند: «والقرية اشتقاقها من قَرِيَ البعير جرته» (ابن درید: ۱۹۸۷، ج ۲، ص ۷۹۷). البته این مفهوم می‌تواند برگرفته از جمع کردن آب در حوض و مانند آن نیز باشد چنانکه گفته می‌شود «قَرِيتُ الْمَاءَ فِي الْمِقْرَاءِ» (ابن فارس: همان)، یا: «وَقَرِيتُ الْمَاءَ فِي الْحَوْضِ أَقْرِيَةً» (ابن درید: همان). به هر حال اشتقاق این مفهوم از همین دست مفاهیم حسی بوده است، ذهن بسیط عرب در مواجهه با محسوسات اولیه زندگی خویش ابتدا چنین مفاهیم ساده‌ای را می‌ساخته است آنگاه به تدریج آنها را در موارد مشابه نیز به کار برده و در گذر زمان باعث تطور معنایی کلمات می‌شده است.

بر همین اساس به حوض که محل جمع شدن آب بوده «المِقْرَاء»، به جمع نمودن آب در حوض «القَرَى» و به ظرف بزرگی که در آن آب می‌نوشیدند «المِقْرَى» گفته می‌شده است (ابن منظور: ۱۴۱۴، ج ۱۵، ص ۱۷۸). به خاکی نیز که مورچه جمع می‌کند «قریه النمل» و به مجرای آب در روی زمین «قُرْبَانَة» و «القَرَى» بر وزن فعلیل گفته می‌شود (همان).

آرتور جفری در کتاب «واژه‌های بیگانه در قرآن» معتقد است این کلمه از زبان سریانی وارد عربی شده است، وی البته می‌کوشد با ذکر نمونه مشابه عبری برای اصطلاح سریانی، ارتباطی نیز میان واژه قریه و زبان عبری برقرار نماید و مصدر این اصطلاح را عبری معرفی نماید با این توضیح که قریه از عبری وارد سریانی و از آن به عربی منتقل شده است. (جفری، ۱۳۷۲: ۱۳۴۳).

با توجه به اینکه وجه اشتقاق واژه مورد بحث در عربی روشن است و هیچ‌گونه ابهامی نیز در مفهوم عربی آن به چشم نمی‌خورد پذیرش دخیل بودن آن ضرورتی ندارد. وانگهی، هیچ‌یک از لغت‌شناسان به ویژه خفاجی که کتابی مختص این موضوع با عنوان «شفاء الغلیل فیما فی کلام العرب من الدخیل» نگاشته است، آن را دخیل ندانسته‌اند.

در برخی لغتنامه‌ها «مدر» و «مدره»، به معنای گل‌ولای، به عنوان واژه هم‌معنا برای قریه ذکر شده است (جوهری، بی تا: ۳۷۶). دلیل این امر را می‌توان در لسان العرب یافت. ابن‌منظور در توضیح سخن عامر به پیامبر که گفت: «لَنَا الْوَبْرُ وَ لَكُمْ الْمَدَرُ» می‌نویسد: «إِنَّمَا عَنِي بِهِ الْمُدُنُ أَوْ الْحَضَرُ لِأَنَّ مَبَانِيهَا إِنَّمَا هِيَ بِالْمَدَرِ». منظور از «مدر» شهرها و محل اجتماعات بشر است زیرا خانه‌های آن گلی است (ابن‌منظور: ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۱۲۲). برخلاف چادر نشینان که خانه‌های آنان با پشم و کرک یعنی «وَبَر» ساخته شده است.

واژه متضادی برای کلمه مورد بحث یافت نشد جز اینکه صاحب لسان العرب در توضیح سخنی از حضرت علی علیه‌السلام مطلبی را ذکر نموده که به نوعی تقابل میان قریه و مدینه را نشان می‌دهد: «فِي حَدِيثٍ عَلِيٍّ، كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ: أَنَّهُ أَتَى بَضْبَ فُلْمٍ يَأْكُلُهُ وَ قَالَ إِنَّهُ قَرْوَىٌّ، أَيْ مِنْ أَهْلِ الْقَرْيَةِ، يَعْنِي إِنَّمَا يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْقَرْيَةِ وَ الْبَوَادِي وَ الضِّيَاعِ دُونَ أَهْلِ الْمَدَنِ» (همان: ج ۱۵، ص ۱۷۸). سوسماری برای حضرت آورده شد که ایشان آن را نخورد و فرمود: آن قروی است یعنی اهل قریه ها و بادیه نشینان و اهل صحرا از آن می‌خورند؛ به عبارت دیگر کسانی که اهل تمدن و مدنیت نیستند از این حیوانات می‌خورند؛ بنابراین استعمال، قریه در مواردی به کار می‌رفته است که صرفاً بیانگر تجمع انسان‌هایی باشد که از فرهنگ و مدنیت بهره‌ای نبرده‌اند.

۱-۱. معناشناسی لغوی واژه مدینه

صاحبان معاجم و لغویون در ریشه واژه مدینه اختلاف داشته و آن را را ذیل دو ریشه واژه «م د ن» و «د / ن» آورده و بدان پرداخته‌اند. لکن اغلب آنان اشتقاق آن از ریشه واژه «د ا ن» را ترجیح داده‌اند (ابن فارس: بی تا ج ۵؛ ص ۳۰۶ - حمیری: بی تا ج ۹؛ ص ۶۲۵۱ - فیومی: بی تا ج ۲، ص ۵۶۶). آرتور جفری با تأکید بر وام واژه بودن این کلمه از زبان عبری و آرامی، می‌گوید: «حقیقت آن است که واژه از ریشه‌ای که با د/ن خویشاوند است گرفته شده، اما ساخت واژه به هیچ وجه عربی نیست...» (جفری: ۱۳۷۲: ۳۷۶)

آن گروه از لغویون که ریشهٔ مدینه را مَدَن دانسته‌اند معنای واژهٔ مدینه را اقامت کردن و ساکن شدن گرفته‌اند (ابن منظور: بی تا ج ۱۳، ص ۴۰۲) و گروه دیگر که ریشه ی آن را د/ن بیان کرده‌اند معتقدند که معنای واژه مدینه با معنای ریشه ی آن که مِلْکِیَّت در آن نهفته است بی ارتباط نیست. (جوهری، بی تا، ج ۶: ۲۲۰۱)

برخی دیگر از فرهنگ لغت‌نویسان واژهٔ مدینه را با توجه به شرایط عینی و محسوس یک محیط و نه با توجه به ریشهٔ کلمه معنی کرده‌اند و آن را شهر بزرگ (فیومی: بی تا ج ۲؛ ص ۵۶۶) و یا محلی که برج و بارو دارد؛ دانسته‌اند. (ازهری: بی تا، ج ۱۴؛ ۱۰۳- ابن عباد؛ بی تا ج ۹: ۳۲۸).

به نظر می‌رسد این ریشه واژه، همانند بسیاری دیگر از واژگان عربی در گذر زمان دچار تطور و دگرگونی شده و سپس به تعداد مشتقاتش و بلکه بیشتر، معنا یافته است. البته می‌توان گفت که این تعدد معانی به نوعی مرتبط و قابل ارجاع به همان معنای وضع شدهٔ اولیه می‌باشد و نمی‌توان آنها را کاملاً بی ارتباط با یکدیگر دانست. در مورد کلمه مورد بحث با توجه به ریشهٔ آن و همچنین مشتقاتش و نیز معانی ارائه شده برای آن مشتقات، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که مدینه نامی برای مکانهایی بوده است که تحت قوانین خاصی اداره می‌شده‌اند و ساکنان در آن مکانها مکلف به اطاعت و فرمانبرداری از آن قوانین بوده‌اند. لذا مدینه به معنی سرزمینی است که در آن مردم مَدِین هستند و آن سرزمین مدینه (مکان ادای دَین) است. در اولین کتب نگاشته شده در زمینهٔ لغت مَدِین را به معنی غلام و برده و مدینه را به معنای کنیز گرفته‌اند. (فراهیدی: بی تا، ج ۸؛ ۷۳؛ ازهری: بی تا، ج ۱۴؛ ۱۰۳؛ ابن منظور: بی تا، ج ۱۳؛ ۴۰۳) زیرا هم غلامان و هم کنیزان موظف به اطاعت و انقیاد از قوانین مولای خود بوده‌اند. به فرزند کنیزان هم از این جهت، ابن المدینه اطلاق شده است. (ابن منظور: بی تا، ج ۱۳؛ ۴۰۳؛ تاج العروس: بی تا، ج ۱۸؛ ۵۲۸). مدائن^۳ نیز که جمع واژهٔ مدینه است به مکانهایی گفته شده است که قوانین مدینه بر هر یک از آنها حاکم بوده است و ناگفته پیداست که این مکانها به اندازه‌ای وسیع بوده‌اند که از طرف حکومت مرکزی افرادی برای برقراری قوانین و مقررات در آنها گماشته می‌شده و تمایز مدائن و قریه‌ها در همین موضوع بوده است. «فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ» (الشعراء: ۵۳). نویسندهٔ التحقيق ذیل واژهٔ دین به

^۳- این کلمه ۳ بار در قرآن استعمال شده است.

این مطلب اشاره نموده و گفته است: مدینه ... به این علت مدینه نام‌گذاری شده است که فرامین صاحبان امر در آنها اجرا می‌شده است (مصطفوی: بی‌تا، ج ۳؛ ۲۸۸) ایشان در ادامه معنای اصلی و نهفته در ریشه واژه مدینه را "خضوع و انقیاد در قبال برنامه یا مقررات معین" می‌داند و ذیل واژه «دین» این گونه توضیح می‌دهد: «و لازم است که توجه کنیم که معنی حقیقی آن است که گفتیم و حتما باید دو قید خضوع و در مقابل برنامه بودن را لحاظ کنیم. ولی مطلق انقیاد یا اطاعت یا جزاء یا غیر آن اصل معنای آن نیست. حال اگر از جانب مقررات به دین نگاه کنیم حکم و جزاء و حساب و اعطاء و آنچه که به آنها نزدیک است بر آن اطلاق می‌شود؛ و اگر از جانب پذیرنده دین به آن نگاه شود طاعت و ذلت و مملوک بودن بر آن اطلاق می‌شود...» (مصطفوی؛ بی‌تا ج ۳؛ ۲۸۹).

۲- معناشناسی اصطلاحی

۲-۱. معناشناسی اصطلاحی قریه

مراد از معناشناسی اصطلاح، معنای قرآنی و مستعمل واژه در قرآن می‌باشد. واژه «قریه» به همراه جمع آن یعنی «قُرَى» ۵۷ بار و در ۲۶ سوره قرآن کریم به کار رفته است. آنچه در بدو نظر در این کاربردهای قرآنی جلب نظر می‌کند آن است که همواره عذابها و سختی‌ها به اهل قریه‌ها فرود می‌آید و خداوند همواره اهل قریه‌ها را تهدید به عذابهای دنیوی و اخروی می‌نماید. با اندکی توجه می‌توان دریافت که واژه مورد بحث در اکثر موارد با کلماتی چون «هلاک»، «رجز»، «عذاب»، «ظلم» و سایر واژه‌هایی که به نحوی بار منفی معنایی دارند مقرون شده است. بررسی این نکته کلیدی در آیات مرتبط روشن می‌کند که کلمه قریه در قرآن به هیچ وجه در معنای لغوی‌اش به کار نرفته است و خداوند حکیم از استعمال این واژه در قرآن معنایی دیگر را از این واژه اراده کرده - است.

هرچند که معنای پیشنهادی و جدید واژه با معنای لغوی آن ارتباطی لطیف و ظریف دارد که در ادامه مبحث به آن پرداخته خواهد شد.

آنچه که از تحلیل و بررسی واژه قریه در قرآن و آیات مرتبط به دست می‌آید آن است که معنای قریه در قرآن، آن گونه که اصحاب لغت و مفسران پنداشته‌اند؛ نیست؛ و به هیچ وجه ارتباطی با محدود بودن مکان زندگی ساکنان یک منطقه ندارد بلکه ناظر به اعتقادات نادرست و کفرآمیز اهالی آن منطقه است از این رو، قریه بر مکانی اطلاق

می‌شود که اهالی آن به علت خداناباوری و مخالفت با پیامبران الهی شایستگی عذاب پیدا کرده‌اند و به دست خویش، عذاب را بر خود واجب ساخته‌اند. خداوند در سوره یونس می‌فرماید: تنها قریه‌ای که ایمانشان آنان را از عذاب نجات داد قوم یونس بود. «فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَنفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ» (یونس: ۹۸).

در آیه ۱۳۱ سوره انعام خدای سبحان به این مطلب اشاره نموده است که خدا اهل قرایی را که بی‌خبر و ناآگاه هستند هلاک نمی‌کند: «ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلُهَا غَافِلُونَ». در آیه چهارم سوره اعراف به بسیاری از قریه‌هایی پرداخته شده که شب هنگام یا در خواب روز دچار هلاکت و عذاب الهی شده‌اند: «وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ». در آیات ۸۲ تا ۸۴ در مورد قریه قوم لوط سخن رفته که چگونه باران عذاب بر آنان باریدن گرفته است: «وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ * فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ * وَآمَطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظَرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ». در موضعی دیگر نیز اهل قری چنین قرین عذاب و هلاک شده‌اند: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ * ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَاءُ وَالسَّرَاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ * وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ * أَوْ آمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ * أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ * أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَي قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ * تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقِصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَي قُلُوبِ الْكَافِرِينَ * وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ» (اعراف: ۹۴-۱۰۲).

همان‌طور که مشاهده می‌شود در آیات فوق اهل قری به دلیل عدم تضرع به پیشگاه الهی و دوری از ایمان و تقوا مورد عذاب ناگهانی واقع شده یا تهدید به عذاب و هلاک شده‌اند...

در سوره هود به اخبار قری اشاره شده است که گرفتار عقوبت شده، آثار برخی هنوز موجود و برخی به کلی از میان رفته‌اند (طباطبایی: ۱۴۱۷، ج ۱: ۶) و علت نزول عذاب ظلم و شرک آنان بوده است: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ نَقِصُهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَ حَصِيدٌ * وَ

مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ * وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ» (هود: ۱۰۰-۱۰۲).

چنین مضمونی در رابطه با «قریه» در سور و آیات دیگری نیز به کار رفته است که جهت جلوگیری از اطناب، فقط به نام و شماره سور و آیات مرتبط اشاره می‌کنیم:

بقره: ۵۸-۵۹، هود: ۱۱۷، یوسف: ۱۰۹-۱۱۰، حجر: ۴، نحل: ۱۱۲ و ۱۱۳، اسراء: ۱۶ و ۵۸، کهف: ۵۹، انبیاء: ۶ و ۱۱ و ۷۴ و ۹۵، حج: ۴۵ و ۴۸، فرقان: ۴۱، شعراء: ۲۰۸، نمل: ۵۶-۵۸، قصص: ۵۸ و ۵۹، عنکبوت: ۳۱ و ۳۴، سبأ: ۱۸-۱۹، یس: ۱۳-۲۹، زخرف: ۲۳-۲۵، احقاف: ۲۷، محمد: ۱۳ و طلاق: ۸.

مطلبی که تذکر آن لازم به نظر می‌رسد آن است که در قرآن برخی اوقات از یک منطقه تعبیر به قریه و مدینه شده است. در توضیح چرایی این مسئله می‌توان گفت - در توضیح اصطلاح مدینه به صورت تفصیلی به این مطلب پرداخته شده است - تعبیر قریه در مورد آن مکان ناظر به احوالات اکثریت مردم و غلبه گناه و شرک در آن منطقه و تعبیر به مدینه ناظر به وجود شخص یا اشخاص مورد تایید خداوند، همانند پیامبران و یا برخی از مومنین در آن منطقه است و این مطلب با پیگیری این دو واژه در قرآن خصوصاً آیات ۱۳ تا ۲۰ سورة یاسین و برخی دیگر از آیات قابل پیگیری است. کلمه قریه در آیات دیگر مقرون به اوصاف زیر شده است:

ویرانی (بقره: ۲۵۹)، ظالم بودن اهالی آن (نساء: ۷۵)، گرسنگی و ترس به خاطر کفران نعمت‌های الهی (نحل: ۱۱۲)، خساست اهالی آن «و منع خودداری از مهمان نمودن و اطعام خضر و موسی» (کهف: ۷۷)، مکانی که پیامبری برای آن به طور خاص ارسال نشده (فرقان: ۵۱) تباه نموده آن و خوار نمودن عزیزانش توسط ملوک (نمل: ۳۴)، کفر (سبأ: ۳۴)، فیه به دست آمده از قبیله بنی نضیر (حشر: ۷)، مقاتله بنی نضیر و منافقین با مسلمانان (حشر: ۱۴). همان‌طور که مشاهده می‌شود در تمامی موارد فوق واژه «قریه» به نوعی با یک وصف منفی همنشین شده است.

دیگر کاربردهای واژه مذکور برای اماکن شناخته شده و معروف عبارتند از: تعبیر «ام القری» برای مکه (دو بار در سوره‌های انعام: ۹۲؛ شوری: ۷)، «قریتین» در مورد مکه و طائف (زخرف: ۳۱)، «قریه» به معنای کشور مصر (یوسف: ۸۲). باید توجه داشت دو مورد اول مربوط به دوران مکی است و با توجه به مطالب قبل بی‌وجه نیست که بگوییم استعمال «ام القری» برای مکه و «قریتین عظیم» برای مکه و طائف، بیانی مذموم برای

این دو شهر است از آن حیث که در دوران مکی که هنوز اسلام استقرار نیافته بود آن دو کانون و مرکز شرک و کفر بودند، خصوصاً مکه که کانون اکثر یا همه دشمنی‌ها بر علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام بود. شاید تنها موردی که خالی از جهات مذموم به نظر می‌رسد مورد اخیر باشد، هر چند این مورد نیز از آن جهت که سبب دلگیری و ناراحتی حضرت یعقوب (ع) - که نبی زمان خویش بوده - از فرزندانیش به دلیل از دست دادن برادر دیگر یوسف، در مصر خالی از مفهوم مذموم نیست.

آخرین مطلبی که اشاره به آن ضروری می‌نماید آن است که واژه ام‌القری که در ادبیات امروز به صورت واژه‌ای با بار معنایی مثبت کاربرد یافته است و از آن برای تاکید بر محوریت و مرکزیت مذهبی یک منطقه استفاده می‌شود در آیات قرآن بار معنایی کاملاً منفی دارد و به مکانهایی اطلاق شده است که مرکز گناهان و مفساد و محور مخالفت با پیامبران و انبیاء بوده‌اند. «وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَ أَهْلُهَا ظَالِمُونَ» (القصص: ۵۹). در این آیه خداوند سنت خویش را بیان می‌کند که قریه‌ها را نابود نمی‌کنیم مگر آنکه در مرکز آن مکانهای گناه، رسولی بفرستیم و در آیه بعد سخن از فرستادن پیامبر اسلام (ص) به مرکز گناه و فساد و شرک یعنی سرزمین مکه است. «وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَ مَنْ حَوْلَهَا...» (الأنعام: ۹۲). در سوره زخرف نیز از مکه و طائف به قریتین تعبیر شده است. «وَ قَالُوا لَوْ لَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَي رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ» (الزخرف: ۳۱)؛ بنابراین به نظر می‌رسد که استفاده از این کلمه با بار معنایی مثبت، نادرست است.

۲-۲. معناسناسی اصطلاحی مدینه

مقصود از معناسناسی اصطلاحی، همان‌گونه که بیان شد معنای واژه در کتاب خداوند یا مراد خداوند از آن واژه است. این واژه در قرآن ۱۴ مرتبه و در ۱۴ آیه به کار رفته‌است که از این تعداد ۴ بار به مدینه‌الرسول یا همان شهر پیامبر اسلام (ص) و ۱۰ بار به شهرهای دیگر اشاره دارد. بررسی معناسناسی این واژه نشان می‌دهد که این واژه در قرآن، نه به معنای لغوی آن، به معنی مکان بزرگ، بلکه با بار معنایی ویژه‌ای استعمال شده است که متناسب با اهداف قرآن و لازمه‌ی یک متن تحول آفرین است. با کنار یکدیگر گذاشتن آیاتی که این واژه در آنها به کار رفته و همچنین در نظر گرفتن واژه قریه که به نوعی متضاد کلمه مدینه به شمار می‌آید می‌توان گفت مدینه در قرآن به

مکانی اطلاق شده است که بواسطه حضور یک نفر یا عده ای از افراد مؤمن، آن مکان مورد توجه خداوند قرار دارد؛ هر چند که ممکن است گناه و شرک و بی عدالتی در آن مکان بی داد کند. از این رو خداوند به خاطر وجود شخص یا اشخاص مورد تأیید خود از آن مکان با عنوان مدینه یاد می کند. اگر چه از سوی دیگر به خاطر وجود گناهکاران و مجرمان در همان مکان از آنجا با عنوان قریه نام می برد. استدلال مذکور در سوره یس به روشنی قابل اثبات است. آیه ۱۳ سوره یس سخن از مکانی است که مردمانش به گناهانی گرفتارند و پیامبرانی برایشان فرستاده می شود تا ایشان را هشدار داده و از گناهان باز دارند در آیه مذکور خداوند با تعبیر قریه از آن مکان یاد می کند: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ» (یس: ۱۳). در ادامه ماجرا آن فرستادگان، توسط مردم تکذیب شده و سخنانشان مورد پذیرش قرار نمی گیرد. در آیه ۲۰ همین سوره سخن از شخصی به میان می آید که از مردم همان منطقه بوده و به کمک پیامبران می شتابد و از آنان دفاع می کند. لیکن خداوند دیگر از آن مکان با عنوان قریه یاد نمی کند بلکه به ناگاه واژه قریه جای خود را به واژه مدینه عوض می کند. «وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ» (یس: ۲۰) با توجه به متن آیات مذکور و نیز سیاق آنها تنها علت تغییر واژه قریه به واژه مدینه وجود پیامبران و شخصی است که در باطن مؤمن بوده و از پیامبران دفاع می کند.

تحلیل و بررسی آیات دیگر قرآن که واژه مدینه در آنها به کار رفته است مهر تأییدی بر استدلال فوق می باشد. در مواردی که واژه مدینه به مدینه الرسول اشاره دارد اگر چه مدینه به صورت علم به کار رفته است لیکن به دلیل وجود پیامبر (ص) و مومنان می توان استعمال واژه مدینه را در راستای استدلال مذکور دانست. در بقیه موارد نیز هر جا صحبت از مدینه شده است اثر یا آثاری از افراد با ایمان و مورد تأیید خداوند در آن مکان به چشم می خورد. به عنوان مثال در سوره کهف، حضرت موسی (ع) و همراه ایشان که در روایات از او با عنوان حضرت خضر (ع) نام برده شده است در سفر خود به منطقه ای وارد می شوند و با وجود خستگی و گرسنگی کسی به آنان کمک نمی کند: «فَأَنْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوا لَهُمَا» (الکهف: ۷۷) ولی با این حال خداوند پس از وارد شدن موسی و خضر (ع) از آن مکان با عنوان مدینه تعبیر می کند، زیرا اولاً دو نفر از افراد برگزیده خداوند در آن مکان قدم گذاشته اند و ثانیاً خداوند رحمتش به به دو یتیم تعلق گرفته است زیرا پدر صالح آنها در آن شهر بوده است: «وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ

يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ...» (همان: ۸۲). حتی در سوره حجر که صحبت از قوم لوط و گناه عظیم آنها به میان آمده به دلیل حضور حضرت لوط (ع) از آن مکان با تعبیر المدینه یاد شده است. «وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ» (الحجر: ۶۷). لیکن در سوره اعراف خداوند در خلال داستان لوط (ع) و هنگامی که مردم سخن از اخراج پیامبر خدا از سرزمینشان می‌گیرند مدینه جای خود را با قریه عوض می‌کند: «وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ» (الاعراف: ۸۲). برای روشن‌تر شدن موضوع توجه به دو مطلب ضروری به نظر می‌رسد: الف- یک منطقه نمی‌تواند در یک زمان واحد هم مدینه باشد و هم قریه. ب- مردم منطقه لوط سرزمین خود را قطعاً قریه خطاب نمی‌کرده‌اند (به معنی مکان کوچک یا غیر متمم) بلکه این خداوند است که از واژه قریه استفاده کرده و آن را به مردم قوم لوط نسبت داده است؛ و اینگونه استعمال در آیات دیگر قرآن سابقه دارد، چنانچه خداوند در سوره ی زخرف از زبان مشرکان نقل می‌کند که چرا قرآن بر شخصیتی بزرگ از مردمان مکه و طائف (الْقَرَيْتَيْنِ) نازل نشد. «وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ»^۴ (الزخرف: ۳۱). آنچه که مسلم است آن است که مکه و طائف به لحاظ اندازه قریه نبوده‌اند و مردم این دو منطقه نیز شهر خود را با عنوان قریه خطاب نمی‌کرده‌اند؛ بنابراین معلوم می‌شود که خداوند لفظ قریه را برای مردم مکه و طائف به کار برده است.

۳- بررسی برخی از ترجمه‌ها و تفاسیر با توجه به نظر مختار:

بررسی تفاسیر و ترجمه‌های قرآن نشان می‌دهد که عدم برداشت صحیح نویسندگان آنها از معنای دو واژه مورد بحث، تکلف آنان در تفسیر آیاتی که دو واژه یاد شده در آنها به کار رفته است در پی داشته در نتیجه گرفتار توجیه‌ها و تاویل‌های نادرست شده‌اند. در ذیل به عنوان نمونه آیه ۵۸ سوره اسراء «وَأِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا» را که واژه «قریه» در آن به کار رفته است و اکثریت قریب به اتفاق مفسران و مترجمان شیعه و سنی بنابر تلقی نادرست از معنای واژه مذکور، در مقام تفسیر و ترجمه گرفتار توجیه‌ها و تاویل‌های دور از ذهن شده‌اند، بررسی می‌نماییم.

^۴ - عن ابن عباس رضي الله عنهما أنه سئل عن قول الله: لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ قال: يعني بالقريتين مكة والطائف والعظيم الوليد بن المغيرة القرشي وحبیب بن عمیر الثقفی. (ابن أبی حاتم، ج ۱۰، ص: ۳۲۸۲)

۳-۱. تفاسیر

۳-۱-۱. تفسیر مجمع البیان

بدیهی است که مردم صالح قریه می‌میرند و مردم ناصالح، در همین دنیا گرفتار عذاب سپس هلاک خواهند شد، زیرا پیش از فرا رسیدن قیامت مردم می‌میرند و شهرها و آبادیها ویران می‌شوند. آنگاه قیامت فرا می‌رسد این معنی از جبائی و مقاتل است. ابو مسلم گوید: مقصود، قریه‌هایی است که در کفر و گمراهی به سر می‌برند، نه قریه‌های ایمان و منظور از هلاک کردن، درهم کوبیدن است. (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۴: ۱۶۱).

۳-۱-۲. تفسیر تبیان

در تفسیر تبیان نیز همان تفسیری که در مجمع البیان ذکر شد، آمده‌است. (طوس، بی-تا، ج ۶: ۴۹۲).

۳-۱-۳. تفسیر «المیزان»

می‌گویند: عذاب شدید همیشه به معنای آن عذابی است که قومی را مستأصل و منقرض کند آن وقت در این آیه که در مقابل عذاب شدید مسأله هلاکت را قرار داده لابد معنا و مراد از هلاکت مرگهای طبیعی و تدریجی افراد است و در نتیجه معنای آیه چنین می‌شود "هیچ قومی نیست مگر اینکه ما مردمش را قبل از قیامت یا می‌میرانیم و یا به عذاب استیصال و مرگ دسته جمعی مبتلا می‌کنیم تا بعد از آن قیامت را بپا کنیم" هم چنان که در جای دیگر فرمود: "وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيداً جُرُزاً" و لذا بعضی گفته‌اند که "هلاک" وی مربوط به قراء و اقوام صالح و "تعذیب" مربوط به قراء و اقوام طالح است. (طباطبایی، بی‌تا ج ۱۳: ۱۸۱).

۳-۱-۴. التحریر و التنویر (تفسیر ابن عاشور)

ابن عاشور در ذیل تفسیر آیه ۵۸ سوره اسراء که می‌فرماید: «وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَاباً شَدِيداً كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً» و هیچ قریه‌ای نیست مگر این که ما آن را قبل از روز قیامت هلاک می‌کنیم یا به شدت عذاب می‌کنیم این (حکم) در کتاب (الهی) نوشته شده است» در مقام تفسیر آن می‌نویسد:

«مردا از قریه‌های یاد شده قریه‌هایی است که اهالی آنان کافر باشند». (ابن عاشور، ۱۴۲۰ ق، ج ۱۴: ۱۱۳).

وی سپس، در صدد مستدل نمودن سخن خویش بر آمده و می‌گوید: زیرا خداوند در آیه ۱۱۷ سوره هود می‌فرماید: (وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهِلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلُهَا مُصْلِحُونَ: و پروردگار تو بر آن نبوده است که قریه‌هایی را که مردم آن اهل صلاحند به ستم هلاک کند) همچنین در آیه ۵۹ سوره قصص می‌فرماید: (وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَ أَهْلُهَا ظَالِمُونَ: و ما قریه‌ها را نابود نمی‌کنیم مگر آن که اهل آن ها ستم پیشه باشند). به این ترتیب وی بر اساس دو آیه فوق یعنی آیه ۱۱۷ سوره هود و آیه ۵۹ سوره قصص واژه «قریه» را که در آیه ۵۸ سوره اسراء به طور مطلق آمده مقید به قید «کافر بودن اهالی آن» می‌داند.

لذا، اگر از وی پرسیده شود که به چه علت واژه «قریه» در آیه ۵۸ سوره اسراء به طور مطلق آمده، می‌گوید: حذف صفت در این گونه موارد امری شناخته شده است؛ چرا که در آیه ۷۹ سوره کهف نیز همین شیوه به کار رفته است، آنجا که می‌فرماید: «يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا: هر کشتی‌ای را غاصبانه می‌گیرد» لذا، منظور از «كُلَّ سَفِينَةٍ: هر کشتی» به قرینه «فَأَرَدْتُ أَنْ أُعْيِيَهَا: خواستم آن را معیوب سازم» تنها کشتی‌های سالم و بدون عیب است. (همان)

وی دوبار جهت تأیید نظر خود مبنی بر مقید بودن «قریه» به قید «کافر بودن اهالی آن» می‌افزاید: «این آیه شامل قریه‌هایی که اهالی آن با ایمان‌اند به فرض این که بگوییم به هر حال طبق سنت الهی همه قریه‌ها روزی از بین خواهند رفت، نخواهد شد؛ زیرا از یک طرف این تفسیر با آیات دیگر ناسازگار است (چون طبق آیات دیگر خداوند افراد با ایمان را گرفتار عذاب نمی‌کند) و از طرف دیگر با تحذیر مشرکان (که آیات قبل در صدد بیان آن هستند) هماهنگی ندارد» (همان).

۳-۱-۵. تفسیر البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن

صادقی تهرانی نیز می‌نویسد: «وَ إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ» هر اجتماع مکلفی است، «إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» یعنی ما آن را با عذاب (معمولی) و یا غیر عذاب و این که «أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا» با عذاب شدید از بین می‌بریم (صادقی تهرانی، ۱۴۱۹ ق: ۲۸۷).

۳-۱-۶. تفسیر «الأمثل»

صاحب این تفسیر در مورد آیه مذکور یعنی: «وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا...» می-نویسد: «ستمگران و صغیان گران را به واسطه عذاب به هلاکت می‌رسانیم و غیر اینان را به واسطه مرگ و حوادث طبیعی» (مکارم شیرازی: ۱۴۲۱ ق، ج ۹: ۳۸).

۳-۱-۷. تفسیر الجواهر

طنطاوی در تفسیر آیه یاد شده می‌گوید: همان گونه که برخی از مفسران قائلند مراد قریه‌های ستمگر و کافر است. (طنطاوی: بی‌تا، ج ۸: ۳۷۹)

۳-۱-۸. التفسیر الوسیط

زحیلی نیز می‌نویسد: یعنی این که هیچ قریه‌ای از قریه‌ها که در اثر کفر و گناه ظالم اند و در علم الهی و لوح محفوظ نزد خداوند مکتوب شده‌اند، وجود ندارد مگر این که خداوند به زودی آن را هلاک خواهد نمود. (زحیلی، ۱۴۱۸ ق، ج ۱۵: ۱۰۹)



۲-۳. ترجمه‌ها

قریه	آیتی	اشرفی	پاینده	ترجمه المیزان	حلبی	رهنما	شعرانی
آبادی	احسن الحديث	پورجوادی	جوامع الجامع	رضایی	عاملی		
شهر	ارفع	انصاریان	برزی	خواجوی	فولادی	طاهری	سراج
مدینه	فارسی						
شهر و ده	آسان	حجه الفاسیر	فیض الاسلام				
شهر و آبادی	خسروی	مکارم	مجتبوی				
منطقه آباد	نور						

۴- نتیجه:

-قریه در قرآن به معنی لغوی آن به کار نرفته است بلکه به معنای محل اجتماع گناهکاران و مفسدانی است که اعمالشان مورد تایید خدای تعالی نیست و مستحق عذاب شده‌اند.

-مدینه در قرآن بر مکانهایی اطلاق شده است که فرد یا افراد مومنی در آن وجود دارد و هرچا این نام در قرآن آمده می‌توان رد پایی از ایمان و افراد با ایمان را در آن منطقه یافت.

-ام‌القری از منظر قرآن بار معنایی منفی دارد و به نظر می‌رسد به کار گرفتن این واژه با بار معنایی مثبت نادرست باشد.

-بسیاری از مفسران و مترجمان با پیش فرض نادرستی که از معنای این واژه در ذهن داشته‌اند در توجیه معنای آن در تفاسیر و ترجمه‌های خویش دچار تکلف شده‌اند.

-از آنجا که هدف از ارسال رسل و انبیاء انسان سازی و هدایت انسانها است، لذا برای خداوند انسان اهمیت دارد نه مکان؛ بنابراین حتی سرزمین مکه نیز، از آن رو که مردمانش در مسیر هدایت نیستند قریه نام می‌گیرد.

فهرست منابع و مآخذ:

۱. قرآن کریم
۲. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۱۹)، **تفسیر القرآن العظیم**، سوم، تدوین توسط اسعد محمد الطیب، عربستان سعودی: مکتبه نزار مصطفی الباز.
۳. ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۷)، **جمهرة اللغة**، چاپ اول، بیروت: دار العلم للملایین.
۴. ابن عاشور، محمد بن طاهر، **التحریر و التنویر**، بی جا، بی تا.
۵. ابن عباد، اسماعیل (صاحب)، **المحیط فی اللغة**، جلد محمد حسن آل یاسین. ۱۱ جلد. بیروت: عالم الکتب، بی تا.
۶. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴)، **معجم مقاییس اللغة**، اول، تدوین توسط عبدالسلام محمد هارون، ۶ جلد. قم: مکتب الاعلام الاسلام.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، **لسان العرب**، سوم، جلد ۱۵. بیروت: دار صادر.
۸. ازهری، محمد بن احمد. **تهذیب اللغة**، اول، ۱۵ جلد، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۹. جفری، آرتور (۱۳۷۲)، **واژه‌های دخیل در قرآن مجید**، با ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات توس.
۱۰. جوهری، اسماعیل بن حماد. **الصحاح**، اول، تدوین توسط احمد بن عبدالغفور عطار، بیروت: دار العلم للملایین بی تا.
۱۱. حسینی زبیدی، محمدمرتضی (۱۴۱۴)، **تاج العروس**، اول، تدوین توسط علی شیری، ۲۰ جلد، بیروت: دار الفکر.
۱۲. حمیری، نشوان بن سعید، **شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم**، اول، تدوین توسط مطهر بن علی اریانی/ یوسف محمد عبدالله/ حسین بن عبدالله عمری، دمشق: دار الفکر، بی تا.

۱۳. خفاجی، احمد بن محمد (۱۰۶۹)، *شفاء الغلیل فی کلام العرب من الدخیل*، اول. تدوین توسط محمد کشاش. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۴. زحیلی، وهبه بن مصطفى (۱۴۱۸)، *التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج*، دوم، بیروت دمشق: دار الفکر المعاصر.
۱۵. شاکر، محمد کاظم (۱۳۸۹)، «تفسیر بر اساس ترتیب نزول با سه قرائت» پژوهشهای قرآنی، شماره ۶۲-۶۳، صص ۹۰-۱۲۳.
۱۶. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۶۰)، *ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ اول، تدوین توسط رضا ستوده، با ترجمه مترجمان، تهران: انتشارات فراهانی.
۱۷. طنطاوی، سید محمد، *التفسیر الوسیط للقرآن الکریم*، بی جا، بی تا.
۱۸. طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، تدوین توسط احمد قصیرعاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۹. فراهیدی، خلیل بن احمد، *العین*، ۹ جلد، قم: نشر هجرت، بی تا.
۲۰. فیومی، احمد بن محمد، *المصباح المنیر*، دوم، قم: دار الهجرة، بی تا.
۲۱. قرائتی، محسن (۱۳۸۳)، *تفسیر نور (ترجمه متن قرآن)*، تهران: مرکز فرهنگی درسهای از قرآن.
۲۲. مصطفوی، حسن (۱۳۶۸)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، اول، ۱۴ جلد، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۱)، *الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*، اول، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب.